

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

ملاحظه فرمودید که استدلال به آیات شریفه قرآن کریم برای قرعه تمام است. در بعضی از کلمات بزرگان استدلال به آیات برای قرعه دیده نمی‌شود؛ که احتمال دارد برای این باشد که اینان استدلال به آیات را تمام نمی‌دانند. اما به نظر ما، استدلال تمام است. نکته‌ای را نیز در مورد درس جلسه‌ی گذشته اصلاح کنیم، و آن این که گفته شد در روایات فقط به آیه‌ی شریفه سوره‌ی صافات که داستان حضرت یونس را بیان کرده، استشهاد شده است. لیکن به یک روایت نیز برخورد کردیم که در آن به آیه‌ی شریفه سوره‌ی آل عمران نیز استشهاد شده است. این روایت در صفحه‌ی 260 از جلد 27 وسائل الشیعه حدیث 12 باب 13 آمده است: [«وباسناد عن حماد بن عیسی، عن أخبره، عن حریز، عن أبي جعفر (عليه السلام) قال: أَوَّلُ مَنْ سَوَّاهُ عَلَيْهِ مَرِيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ، وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: {وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَقُولُ أَفْلَاحَهُمْ أَبُيْهُمْ يَكْفُلُ مَرِيَمَ}»] بنابراین، به این آیه‌ی شریفه نیز در روایات استدلال شده است. نتیجه‌ی بحث این شد که با قطع نظر از روایات، استدلال به آیات تمام است و همچنین اگر به روایات مراجعه شود، خود ائمه‌ی معصومین (علیهم السلام) نیز به این آیات شریفه در روایات احتجاج فرموده‌اند.

2- استدلال به روایات بر قرعه

دلیل دوم قرعه، روایات است. مرحوم میر فتحاح در صفحه‌ی 341 از جلد 1 العناوین در مورد این روایات می‌فرماید: «القريبة من التواتر بل هي على حد التواتر»؛ می‌فرماید این روایات به تواتر نزدیک است و بلکه به حد تواتر رسیده است. این عبارت نشان می‌دهد که بزرگان ما در تعبیر دقت داشتند. در این کتاب، مرحوم میر فتحاح حدود 37 روایت نقل می‌کند که با روایات مشابه به 40 روایت می‌رسد. مرحوم نراقی نیز در صفحه‌ی 640 کتاب عوائد الايام می‌فرماید: این روایات به حد تواتر معنوی رسیده است و 46 روایت را نقل می‌کند. صاحب وسائل الشیعه این روایات را در ابواب مختلف از طهارت، صلاة، تجارت، وصایا، عتق، اطعمه و اشربه، میراث و قضا مجموعاً حدود 66 روایت نقل کرده است. و عرض کردیم که مهم‌ترین جایی که روایات قرعه در آن ذکر شده است، در باب قضا، در ابواب کیفیة الحكم است که حدود 30 روایت در این باب‌ها آمده است. مرحوم حاجی نوری نیز در کتاب مستدرک الوسائل 15 حدیث نقل کرده است. پس، مجموعاً در این دو کتاب 81 روایت داریم؛ لذا، این که بزرگان فرموده‌اند این روایات به حد تواتر رسیده است، تردیدی در این معنا نیست. در کتاب‌های عامه نیز روایت‌هایی برای قرعه ذکر شده است که در مباحث آینده به آن‌ها اشاره خواهیم داشت. برای بحث و بررسی روایات، مرحوم امام (رضوان الله تعالی علیه) یک تقسیمی را ذکر کرده است که والد راحل ما (رضوان الله تعالی علیه) نیز در کتاب قواعد الفقهاء از این تقسیم تبعیت کرده‌اند. ایشان روایات قرعه را به سه دسته تقسیم فرموده‌اند. مرحوم امام در کتاب رسائل که این اواخر به عنوان الاستصحاب چاپ شده است، رساله‌ای در مورد قرعه دارند و ظاهراً در آن جا به آیات استدلال فرموده‌اند و از ابتدا، وارد بحث روایات شده‌اند. می‌فرمایند: در روایات قرعه، سه نوع روایت داریم؛ یک نوع، روایاتی است که از آن‌ها عموم به نحو کامل استفاده می‌شود؛ و هیچ اختصاص به باب و یا موردی ندارد. نوع دوم، روایات عامه‌ای است که فی الجمله عمومیت دارند؛ مثلاً از روایتی استفاده می‌شود که عمومیت آن به باب قضا اختصاص دارد. و نوع سوم، روایات خاصه‌ای است که در موارد

خاصّ وارد شده است؛ مثلاً نزاع خاصی بوده که خدمت پیامبر و یا ائمه(علیهم السلام) آمدند و آن حضرت نیز فرموده که قرعه بیندازند.

الف) روایات عامه به نحو کامل

اولین روایتی که مرحوم امام نقل کرده‌اند، حدیث 11 از باب 13 از ابواب کیفیّة الحكم و احکام الدعوی کتاب القضاء، جلد 27 وسائل الشیعه، صفحه 259 است. «وإسناده عن محمد بن أحمد بن يحيى، عن موسى بن عمر، عن علي بن عثمان، عن محمد بن حكيم، قال: سألت أبا الحسن (عليه السلام) عن شيء فقال لي: كلّ مجهول ففيه القرعة، قلت له: إن القرعة تخطئ وتصيب قال: كلّ ما حكم الله به فليس بمخطئ. محمد بن علي بن الحسين بإسناده عن محمد بن حكيم مثله». در مورد سند این روایت، «باسناده» منظور اسناد شیخ طوسی است به محمد بن احمد بن یحیی اشعری که فردی ثقة و معتبر است؛ موسی بن عمر که عمر بن یزید ضبیان موثق است. علی بن عثمان بین چند نفر مشترک است که همگی مهمل هستند؛ محمد بن حکیم، این شخص مورد وثوق است؛ البته در بعضی از نقلها محمد بن حکم ذکر شده که مورد وثوق نیست. اکثر کتابها محمد بن حکیم ذکر کرده‌اند و محمد بن حکم سهو کتابتی بوده است. به نظر ما، سند این روایت از جهت علی بن عثمان، اشکال دارد. اما چون روایات به حدّ تواتر معنوی رسیده است، نیازی به بررسی سندی ندارد. از سوی دیگر، مرحوم صدوق همین روایت را در من لایحضره الفقیه به دو طریق صحیح نقل کرده است. محمد بن حکیم می‌گوید از امام کاظم(علیه السلام) در مورد چیزی سؤال کردم؛ حضرت به من فرمودند: هر چیزی که مجهول است، - پس، عن شیء، یعنی عن شیء مجهول - قرعه انداخته می‌شود. به حضرت عرض کردم: قرعه یا به واقع می‌خورد یا نمی‌خورد و به خطا می‌رود. حضرت فرمودند: هر چیزی که خداوند به وسیله‌ی آن حکم می‌کند، خطا کار نیست.

مرحوم نراقی در کتاب عوائد می‌فرماید: عبارت «كلّ ما حكم الله به فليس بمخطئ» دو احتمال دارد؛ احتمال اول این است که هنگامی که قرعه با شرایطش واقع بشود، حکم خدا در این قرعه هیچ‌گاه به خطا نمی‌رود؛ در نتیجه این که راوی در ذهنش بود که قرعه ممکن است به خطا رود، درست نیست. و اگر روایت را این‌گونه معنا کردیم و گفتیم: أن حكم الله لا يخطئ في القرعة، قرعه می‌شود طریق برای حکم خدا، و می‌توان نتیجه گرفت که قرعه کاشفیت از واقع دارد؛ و در این نزاع معروف - که بعداً بیان خواهیم کرد - که قرعه اصل است یا اماره، با این معنا معلوم می‌شود که قرعه اماره است و کاشفیت از واقع دارد. احتمال دوم، این است که بگوییم بنای خداوند این است که اگر قرعه به خطا هم رفت، آن چیزی که به عنوان قرعه مشخص شده، حکم اوست؛ ظاهراً می‌شود حکم ثانوی، و مثل احکام ظاهریه می‌شود. مثلاً اگر در موردی قرعه انداخته شد و ملک دیگری به اسم شخصی دیگر در آمد، طبق این معنا، بنای خداوند این می‌شود که همین حکم الله است، هر چند به خطا رفته است. و اگر این‌گونه معنا شد، دیگر از آن کاشفیت استفاده نمی‌شود. این روایت عام است و در عموم آن نیز هیچ بحثی نیست.

اما سؤال این است که آیا قرعه اختصاص به موردی دارد که یک واقع معینی باشد که در ظاهر مجهول است یا آن که فرقی نمی‌کند، در موردی که واقع نیز مجهول باشد، قرعه می‌آید؟ عبارت «كلّ مجهول» در این روایت، عمومیت دارد؛ سواء كان مجهولاً بحسب الواقع أم لم يكن مجهولاً بحسب الواقع بل كان مجهولاً بحسب الظاهر فقط. مطلب بعد این که دو حدیث دیگر در این باب هست که شبیه این روایت است. در این رابطه، در باب روایات گاه یک روایت هست که سه بار و بیش‌تر ذکر شده است، اما این‌ها چند روایت نیست و بلکه یک روایت است؛ و این جایی است که مضمون روایت به علاوه مروی عنه یکی باشد. حال، حدیث 18 این باب عبارت است از: «محمد بن الحسن في النهاية قال: روی عن أبي الحسن موسى بن جعفر (عليه السلام) وعن غيره من آبائه وأبنائه (عليهم السلام) من قولهم: كل مجهول ففيه القرعة فقلت له: إن القرعة تخطئ وتصيب، فقال: كل ما حكم الله به فليس بمخطئ»؛ مرحوم شیخ طوسی در کتاب نهاییه نقل می‌کند: از امام موسی کاظم(علیه السلام) و غیر او از پدران و فرزندان‌شان(علیهم السلام) روایت شده است. که همان مطلب روایت 11 است. مضمون این روایت عین مضمون روایت قبل است، و مروی عنه نیز امام کاظم است؛ و غیر ایشان نیز دیگر معصومین فرموده‌اند. پس، این که بگوئیم حدیث 18 غیر از

حدیث 11 است، حرف صحیحی نیست. بله، نسبت به این که من آبائه و ابناءه دارد، تعدّد پیدا می‌کند.

نکته‌ای که وجود دارد، این است که اگر ما باشیم و این روایت، و کاری به مسأله تواتر نداشته باشیم، ما باشیم و اسناد مرحوم شیخ طوسی و روایت را از صدوق نخواهیم بگیریم، آیا راهی بر تصحیح این روایت هست؟ مرحوم امام (رضوان‌الله‌علیه) در این جا نکات خوبی را فرموده‌اند؛ یک نکته این که: مورد عمل اصحاب قرار گرفتن این روایت، - خود مرحوم شیخ طوسی در کتاب‌های النهایة و الخلاف بر طبق آن فتوا داده است؛ مرحوم شهید اول در کتاب القواعد و الفوائد فرموده است: **ثبت عندنا قولهم علیهم السلام کلّ مجهول ففیه القرعة**. - بر اساس این مبنا که عمل اصحاب جابر ضعف سند است و مورد قبول ما نیز هست، باعث می‌شود که سند روایت جبران شود. روایت دوم از احادیث عامّه، حدیث 5 همین باب است؛ به این عبارت: «وعنه، عن عبد الرحمن بن أبی نجران، عن عاصم بن حمید، عن بعض أصحابنا، عن أبی جعفر (علیه السلام) قال: بعث رسول الله (صلی الله علیه وآله) علیاً (علیه السلام) إلى الیمن فقال له حين قدم: حدّثنی بأعجب ما ورد علیک، فقال: یا رسول الله! أتانی قوم قد تبايعوا جاریة، فوطأها جميعهم فی طهر واحد، فولدت غلاما فاحتجوا فیه کلهم یدعیه فأسهمت بینهم، فجعلته للذی خرج سهمهم وضمنته نصیبهم فقال رسول الله (صلی الله علیه وآله): لیس من قوم تنازعوا ثمّ فوضوا أمرهم إلى الله إلا خرج سهم المحق»؛ «عنه»، منظور سند شیخ طوسی به حسین بن سعید اهوازی است که صحیح است؛ عبدالرحمن بن ابی نجران و عاصم بن حمید نیز موثق هستند؛ منتها «عن بعض أصحابنا» روایت را مرسل می‌کند.

این روایت از امام باقر (علیه السلام) است. حضرت فرمودند: رسول خدا حضرت علی را به یمن فرستاد، هنگامی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) بازگشت، حضرت فرمودند: عجیب‌ترین قضیه‌ای که در یمن دیدی برای من نقل کن. حضرت فرمود: ای رسول خدا! گروهی کنیزی را خریده بودند، همه‌ی آن‌ها در یک طهر با او مواجهه کردند، و او صاحب فرزندی شد، همه‌ی کسانی که با کنیز مواجهه داشتند می‌گفتند که این غلام بچه‌ی ماست؛ من بین آن‌ها قرعه انداختم، و بچه‌ی را به کسی دادم که نامش درآمد. رسول خدا فرمودند: گروهی نیست که نزاع کنند و امرشان را به خداوند ایکال کنند - یعنی قرعه بیندازند - مگر این که آن چه که خارج می‌شود، سهم محق است. در این باب، حدیث 6 را نیز اگر ملاحظه کنید، متوجّه می‌شوید که با این روایت یکی است. حدیث 6 این است: «ورواه الصدوق باسناده عن عاصم بن حمید، عن أبی بصیر، عن أبی جعفر (علیه السلام) نحوه إلا أنه قال: لیس من قوم تقارعوا». این روایت بر خلاف قبلی، موثقه است و اشکال سندی ندارد؛ مرحوم میر فتحاح نیز از آن به صحیحی‌ای بصیر تعبیر کرده است. منتها اختلاف با روایت قبل در این است که مرحوم صدوق به جای «تنازعوا»، «تقارعوا» نقل کرده است. و این ناشی از کتابت و نسخه‌برداری‌ها است؛ و قرائن نشان می‌دهد که نقل «تقارعوا» صحیح است؛ زیرا، در نقل «تنازعوا» این که گفته می‌شود، «ثمّ فوضوا...» این به چه صورتی خواهد بود؛ اصلاً نامی از قرعه نیامده است. در این روایت، اگر نقل مرحوم شیخ را بپذیریم، حدیث به باب قضا و نزاع مختصّ می‌شود؛ اما اگر نقل مرحوم صدوق را بپذیریم که به نظر نیز این نقل صحیح است، روایت عام خواهد شد و تمامی موارد را شامل می‌شود. البته ممکن است کسی بگوید عبارت «إلا خرج سهم المحق» به باب نزاع و قضا مربوط است، و روایت از عمومیت ساقط می‌شود.

پاسخ این است که مطلب چنین نیست و این عبارت علاوه بر باب قضا، در باب میراث، خنثی، و دیگر ابواب فقه نیز جریان و معنا دارد. روایت سوم از روایات عامّه، حدیث 4 همین باب است: «وعنه عن ابن أبی عمیر، عن جمیل قال: قال الطیار لزرارة: ما تقول فی المساهمة؟ ألیس حقاً؟ فقال زرارة: بلی هی حق، فقال الطیار: ألیس قد ورد أنه یخرج سهم المحق؟ قال: بلی، قال: فتعال حتی أدعی أنا وأنت شیئاً، ثمّ نساهم علیه وننظر هکذا هو؟ فقال له زرارة: إنما جاء الحدیث بأنّه لیس من قوم فوضوا أمرهم إلى الله ثمّ اقترعوا، إلا خرج سهم المحق، فأما على التجارب فلم یوضع على التجارب، فقال الطیار: أرايت إن کانا جميعاً مدعیین، ادعی ما لیس لهما من این یخرج سهم أحدهما؟ فقال زرارة: إذا کان كذلك جعل معه سهم مبیح فان کانا ادعیاً ما لیس لهما خرج سهم المبیح». «عنه» یعنی اسناد مرحوم شیخ طوسی به حسین بن سعید که گفته شد درست است. زراره و طیار نیز هر دو از فقهای اصحاب امام باقر و صادق (علیهما السلام) بودند، منتها مرتبه و مقام زراره بالاتر بود. طیار به زراره می‌گوید: نظرت راجع به قرعه چیست؟ آیا قرعه درست است؟ زراره گفت: قرعه درست است. طیار گفت: آیا با قرعه سهم محق خارج می‌شود؟ زراره گفت: بله. طیار گفت: پس، بیا من و شما ادعا کنیم و سپس قرعه بیندازیم، ببینیم آیا واقعاً سهم محق

خارج می‌شود؟ زرارہ به او گفت: همانا قرعہ برای تجربہ و بازی نیست؛ و در حدیث وارد شدہ است کہ سهم محق خارج می‌شود! طیار گفت: اگر دو نفر ہر دو مدعی باشند، اما بہ حسب واقع مال مربوط بہ هیچ‌کدام نباشد، سهم‌شان از کجا معلوم می‌شود؟ زرارہ گفت: در جایی کہ احتمال دادہ شود کہ ہر دو دروغ می‌گویند، یک سهم بہ عنوان سهم مبیح اضافہ می‌شود. و اگر واقعاً مال برای هیچ‌کدام از دو مدعی نباشد، در آن جا سهم مبیح خارج می‌شود. این روایت را نیز می‌شود گفت کہ همان روایت قبلی است. بہ عبارت دیگر، نتیجہ این می‌شود کہ روایت 4، 5 و 6 یک روایت است. و روایات مختلف نیستند. این روایت، چند نکتہ دارد کہ فردا ان شاء اللہ بیان می‌کنیم.